

آیین شهریاری نزد پیشینیان (دورنمایی از درون‌مایه فصول منتزعه)

علی اوجبی

اشاره: نوشتار حاضر دو بخش است. بخش نخست که به مباحث کتاب شناختی کتاب الفصول المنتزعه اختصاص دارد در واقع مقدمه مصحح گرانقدر آن جناب آقای دکتر فوزی متری نجار است که به فارسی برگردان شده. و بخش دوم گزارشی از درون‌مایه اثر است که توسط نویسنده مقاله به پیشگاه خوانندگان تقدیم می‌شود.

کتاب ماه فلسفه

آنچه پیش روی شماست، چاپ نخست کتاب فصول منتزعه فارابی نیست. زیرا در سال ۱۹۶۱م این دکتر دم. دانلوب استاد رشته تاریخ اسلام دانشگاه کمبریج (Cambridge) بود که برای نخستین بار آن را با نام فصول المدنی تصحیح و به انگلیسی ترجمه کرد و از سوی انتشارات دانشگاه به چاپ رسانید. او اساس کار خود را بر دو دست‌نوشته عربی‌ای که تا آن زمان شناخته شده بود، قرار داد:

۱. نسخه خطی ۳۷۱۴ مجموعه چستر بیٹی (Chester Beatty) کتابخانه دبلین (Dublin)

۲. نسخه خطی ۳۰۷ کتابخانه دلبلیان دانشگاه آکسفورد

گاه نیز این دو را با دو ترجمه عبری فصول منتزعه - که به شماره ۱۴۲۴ و ۱۲۷۰ در مجموعه نیوبور (Neubauer) کتابخانه یاد شده نگهداری می‌شود - مقابله کرده است. دانلوب بخش نخست کتاب فصول را که در نسخه بادلیان بود به انگلیسی ترجمه کرد. علی رغم کاستی‌های چاپ یاد شده علاقه مندان اندیشه‌های اسلامی کار او را تحسین کردند و چاره‌ای نبود می‌بایست تا یافتن نسخه‌های خطی دیگر این کتاب ارزشمند به همان بسنده کرد. تا اینکه در سال ۱۹۶۵ - ۱۹۶۴ دکتر محسن مهدی در فرصت مطالعاتی که داشت، در حین بررسی آثار فلسفه اسلامی در ایران و ترکیه به چهار نسخه خطی دیگر از فصول - یا تکه‌هایی از آن - برخورد کرد که مهمترین و ارزشمندترین و کاملترین آنها نسخه دیاربکر بود که در چاپ حاضر اساس تحقیق ما قرار گرفته است.

دکتر مهدی که از علاقه نگارنده به فلسفه سیاسی فارابی آگاهی داشت، نسخه یاد شده را در اختیارم گذارد. پس از فراهم آوردن تمامی نسخه‌های یاد شده و مقایسه آنها با چاپ دانلوب، بر آن شدم تا این اثر را بازچاپ کنم. زیرا این دست‌نوشته‌ها تصحیح‌ها و افزوده‌هایی داشت.



برای اینکه این پژوهش مبتنی بر اصول و اسلوب علمی باشد به چاپ نسخه چاپی دانلوب استناد نکردم، بلکه دو نسخه اساس وی را نیز فراهم کردم. علی رغم تفاوت‌هایی که چاپ حاضر با چاپ دانلوب در بازخوانی برخی واژه‌ها دارد، بر خود لازم می‌دانم از تلاش وی از صمیم قلب قدردانی نمایم.

ماهیت کتاب

بی شک مؤلف اثر حاضر کسی جز فارابی نیست. تمامی دست‌نوشته‌هایی که اساس پژوهش ما بوده نیز بدان گواهی می‌دهند. نیز صاحبان منابع کتاب شناسی و تراجم نیز اجماع دارند که فارابی کتابی به نام فصول منتزعه یا الفصول المنتزعه و یا اسامی مشابه داشته.

با اینکه از دیر باز این اثر با نام الفصول المنتزعه شناخته شده، با این حال دانلوب با استناد به آنچه در نسخه بادلیان آمده، نام فصول المدنی را برگزیده است!

گرچه این گزینش ترجمه عنوان کتاب به انگلیسی را برای وی آسان کرد، اما خالی از اشکال نیست. زیرا: ابن ابی اُصیبعه (درگذشته ۶۶۸ ق) در کتاب عیون الانبیا به نقل از طبقات الامم قاضی صاعد اندلسی (درگذشته ۴۶۲ ق) می‌گوید: «از جمله آثار فارابی است: فصول فلسفی منتزعه [برگرفته شده] از کتاب‌های فلاسفه... کتاب مختصر الفحص المدنی... کتابی در الفصول المنتزعه... فصولی که از سخنان پیشینیان گرد آورده... کتابی در اجتماعات مدنی... کتاب مختصر جوامع السیاسة.»

صلاح الدین صفدی (درگذشته ۷۶۴ ق) نیز به نقل از ابن ابی اُصیبعه همین آثار را درج کرده است. اما قطعی از کتابی با عنوان الفصول المنتزعه من الاخبار یاد می‌کند. نیز می‌بینیم که اشتاین اشنایدر با استناد به همان منابع، به آثار یاد شده اشاره کرده، و تصریح می‌کند که یوسف بن عقین نیز در کتاب طب النفوس از الفصول المنتزعه فارابی یاد نموده است. وی اضافه می‌کند: شاید الفصول المنتزعه یکی از آثار یاد شده باشد. چه فارابی آثار متعددی دارد که در قالب فصل‌ها فراهم آمده است.

البته نباید از نظر دور داشت که همان گونه که دانلوب در مقدمه خود گفته است، تألیف با شکل و عنوان «فصول» تقلیدی است که پیش از زمان فارابی نیز متداول بوده، مانند فصول طیبیه ابن ماسویه (درگذشته ۸۵۷ م) و رازی (درگذشته ۹۲۵ م) و ابن میمون (درگذشته ۱۲۰۴ م).

وی تأکید دارد که این نام برگرفته از فصول طیبی بقراط و نیز آثاری است که حنین بن اسحاق به عربی برگردانده و دلالت بر آن دارد که در نوشته‌های فارابی بویژه الفصول همراهی سیاست و طب چه قدر اهمیت دارد. پرسشی که اینک در برابر ما قرار دارد این است که کدام یک از فصول یاد شده، همین رساله ای است که ما آن را بازچاپ کرده ایم؟

بی شک این کتاب از دانش مدنی سخن می‌گوید. هم از این رو یکی از مجموعه آثاری چون المدینه الفاضله السیاسة المدنیة، الملة و تحصیل السعادة است که فارابی در این موضوع تألیف کرده است. اما ارتباط الفصول با این نوشته‌ها چیست؟

دانلوب به سخنی از ابن ابی اُصیبعه اشاره می‌کند که تصریح دارد فارابی کتاب المدینه الفاضله را در بغداد نوشت و در اواخر سال ۳۳۰ ق به شام برد و یک سال بعد در دمشق آن را به اتمام رساند. پس از ویرایش دوباره به دست نوشت خود نگریست و ابوابی را بدان افزود. برخی نیز از او خواستند تا فصولی را بیافزاید که بیانگر گونه‌های معانی باشد؛ و او

بی شک

مؤلف اثر حاضر

کسی جز فارابی نیست.

تمامی دست‌نوشته‌هایی که

اساس پژوهش ما بوده نیز

بدان گواهی می‌دهند.

نیز صاحبان منابع

کتاب شناسی و تراجم نیز

اجماع دارند که

فارابی کتابی به نام

فصول منتزعه یا

الفصول المنتزعه و یا

اسامی مشابه

داشته.

سال ۳۳۷ ق در مصر شش فصل را بدان افزود.

دانلوب از این سخن نتیجه گرفته است که فصول ای که ابن ابی اصبیعه از آن یاد کرده همان فصول مدنی است که ما در پی آن ایم. اما در ادامه چنین استدراک می‌کند که شمار فصولی که ابن ابی اصبیعه بدان اشاره کرده شش فصل است، ولی فصول کتاب فصول المدنی ۹۵ فصل است؛ و بعد خود این احتمال را می‌دهد که شاید عدد ۹۰ از روی سهو از عبارات وی افتاده باشد. در حالی که اولاً هیچ دلیل قطعی وجود ندارد که در اصل این اثر حاوی چند فصل بوده. ثانیاً نسخه دیاربکر حاوی ۹۶ فصل است. بنابر این می‌توان نتیجه گرفت رساله فصول ای که ابن ابی اصبیعه از آن یاد کرده و دارای شش فصل است جدای از فصول المدنی است که اخیراً دکتر محسن مهدی آن را در ضمن کتاب المله و نصوص اخری منتشر کرده است.

در تمامی ادله و شواهدی که یاد شد، هیچ دلیلی برای اثبات هویت و مؤلف الفصول نیست در حالی که دیگر رساله‌هایی که معروف به فصول است، همگی از آن فارابی است.

وقتی دست نوشت‌های این رساله را بررسی می‌کنیم در می‌یابیم:

۱. بیشتر آنها از رساله فصول به فصول منتزعه یاد کرده اند.

۲. گر چه در نسخه چستر بیٹی کاتب آن را الفصول الحکمیة معرفی کرده است.

۳. در دست نوشت تهران نیز از آن با عنوان فصول منتخب در علم اخلاق یاد شده است که در مجموعه رسائل فارابی، ابن سینا و دیگران که در علم اخلاق است گرد آمده.

۴. استاد دانلوب در نامگذاری این رساله به فصول المدنی به دست نوشت بادلیان استناد کرده است. در حالی که این دست نوشت اولاً نسخه جدید و ناقصی است. ثانیاً از عبارت نادرست «فصول المدینی» که در پایان آن آمده چنین به ذهن متبادر می‌شود که از افزوده‌های کاتب باشد.

بنابر این ما ترجیح می‌دهیم که این رساله یا فصولی است که از سخنان پیشینیان گزیده شده و یا فصولی است که برای اجتماعات فراهم آمده؛ و چون دلیل قطعی برای روشن شدن هویت کتاب نداریم، آن را فصول منتزعه نامیدیم تا شاید روزی برسد که به دلایلی دست یابیم که پرده از چهره حقیقت برگشاید.

درونمایه

همان گونه که دکتر فوزی نجار تصریح دارد، رساله فصول منتزعه حاوی ۹۶ فصل است. البته او خود چهار فصل را از حواشی نسخه‌های خطی برگرفته و بدان افزوده است.

رساله با مقدمه دو سطر فارابی آغاز می‌شود. او تصریح دارد که این رساله مشتمل بر قواعد بسیاری است برگرفته شده از سخنان پیشینیان در باب آبادانی شهرها، اصلاح سیرت شهروندان و شیوه دستیابی به نیکبختی.

فصل ۱: بیماری و سلامت نفس

فصل ۲: هیئت‌های نفسانی که آدمی بدانها کارهای نیک و بد را انجام می‌دهد.

فصل ۳: سلامت شهر به اعتدال اخلاق شهروندان است و بیماری و رنجوری اش در نادرستی و نایکسانی خوی آنها.

فصل ۴: پزشک معالج جان شهروندان، انسانی مدنی است که شهریار نامیده می‌شود.

فصل ۵: شهریار که در پی معالجه جان شهروندان است، می‌بایست به نفس و اجزایش، کاستی‌ها و پستی‌هایش، و

چگونگی ازاله رذایل، معرفت تام داشته باشد.

البته نباید از نظر

دور داشت که

همان گونه که دانلوب

در مقدمه خود گفته است،

تألیف با شکل و عنوان

«فصول» تقلیدی است

که پیش از زمان

فارابی نیز متداول بوده،

مانند فصول طیبیه

ابن ماسویه

(در گذشته ۸۵۷ م) و

رازی (در گذشته ۹۲۵ م) و

ابن میمون (در گذشته ۱۲۰۴ م).

فصل ۶: انقسام پدیده‌های جسمانی به صنایعی و طبیعی و ترکیب هر یک از آنها از ماده و صورت
فصل ۷: قوای نفسانی پنج گونه است: غاذیه، حاسه، متخیله، نزوعیه و ناطقه؛ قوه ناطقه که آدمی با آن می‌اندیشد و دانش‌ها و صنایع رهاورد آن است، و ابزار تمییز میان زیبایی و زشتی است، خود به عملی و نظری تقسیم می‌شود.
فصل ۸: فضایل دو گونه اند: نطقی چون حکمت، عقل، تیز هوشی و خوش فهمی؛ و خلقی چون عفت، شجاعت، بخشش و عدالت. ردایل نیز دو گونه اند در برابر فضایل.
فصل ۹: فضایل و ردایل در اثر تکرار افعالی که از یک خلق ناشی می‌شوند، به وجود می‌آیند و در نفس راسخ می‌شوند. مانند کتابت، اگر نوشتن را بر اساس قواعد کتابت تکرار کنیم، خوش خط می‌شویم و اگر این گونه عمل نکنیم، بد خط خواهیم شد.

فصل ۱۰: آدمی فطرتاً زمینه فضایل و ردایل را دارد، نه اینکه فردی از آغاز بالفعل از یک فضیلت برخوردار و یا متصف به یک ردیلت باشد.

فصل ۱۱: بسیار دشوار و دور است که کسی آمادگی تام تمامی فضایل خلقی و نطقی را دارا باشد.
فصل ۱۲: اگر استعداد یک فضیلت یا ردیلت به همراه اخلاق متناسب با آن باشد و در اثر عادت و تکرار رسوخ کند، به سختی از شخص جدا می‌شود و نشان از آن دارد که فرد در آن ویژگی به بالاترین رتبه رسیده است...
انسان الهی نزد پیشینیان کسی است که آمادگی تام فضایل را داشته باشد، سپس در اثر عادت به حد چنین انسانی در تمامی فضایل انسانی فراتر می‌رود. در برابر کسی که آمادگی کلیه کردارهای ناپسند را داشته باشد و در اثر عادت در او ملکه شود، از دایره انسانیت بیرون می‌رود و به مرتبه سبعیت تنزل می‌یابد...
فصل ۱۳: هیئت‌ها و استعدادهای پذیرش فضایل و ردایل سه گونه اند:

۱. قابل زوال تام و جایگزینی با زدند.
۲. ناتوان و رنجور می‌شوند، اما بکلی از میان نمی‌روند.
۳. نه زایل می‌شوند و نه رنجور، اما با صبر بر خلاف آنها می‌توان رفتار کرد.
فصل ۱۴: میان کسی که خود نگه دار است و آنی که دارای فضیلت است، تفاوت است. زیرا اولی افعال نیکو را با کراهت انجام می‌دهد و دل در گروی شرور دارد و دومی با شوق، فعل نیک را انجام می‌دهد و از آن لذت می‌برد.
فصل ۱۵: دو گروه نامبرده در بهره بردن از فضیلت متفاوتند. صاحب اخلاق محمود برتر از خود نگه دار است. او در گروه شه‌یاران و سیاستگذاران مدینه است و این در گروه شه‌روندان است و در ردیف کارگزاران.
فصل ۱۶: شرور را می‌توان در اثر فضایل و در رتبه بعد خود نگه داری از میان برد. در غیر این صورت، فرد شرور باید از شهر بیرون شود.

فصل ۱۷: مشکل بلکه محال است انسانی فطرتاً دارای استعداد انجام کارهایی باشد و در عین حال نتواند خلاف آنها را انجام دهد...

فصل ۱۸: خیرها میانه دو طرف شرور و افراط و تفریط قرار دارند. فضایل اخلاقی نیز این گونه اند؛ یعنی ملکه‌هایی هستند که میان دو ردیلت قرار دارند، مانند شجاعت که میانه بی باکی و ترس است.

فصل ۱۹: معتدل و میانه دو گونه است: معتدل نفسی و معتدل نسبی. گونه اول مانند عدد شش که میان دو و ده قرار دارد، عدد شش همواره و در تمامی شرایط و زمان‌ها میانه این دو است. اما گونه دوم مانند غذای معتدل برای خردسالان و بزرگ سالان است. طبیعی است که غذای معتدل بر اساس اختلاف بدن‌ها متفاوت خواهد بود.

فصل ۲۰: غذای معتدل در بیشتر زمان‌ها برای بیشتر مردم معتدل است و گاه تنها در برخی از زمان‌ها و برای برخی از بدن‌ها معتدل است. رفتارها نیز این گونه اند که برخی برای تمامی مردمان معتدل است و برخی برای بیشتر آنها و شماری برای گروهی و بعضی برای فردی خاص و در زمانی خاص.

فصل ۲۱: آن که غذای معتدل را تشخیص می‌دهد، پزشک است و پیشه اش پزشکی. آن که اخلاق و رفتارهای معتدل را تشخیص می‌دهد شه‌ریار است و پیشه اش آیین شه‌رداری و کشورداری.

فصل ۲۲: منظور از شهر و منزل، خانه‌های خاص نیست، بلکه خانه‌ها به هر شکل و در هر جا و از هر جنسی که باشند، خانه اند.

فصل ۲۳: خانه‌ها گاه در اخلاق ساکنانشان تأثیر می‌گذارند، مثلاً ساکنان خانه‌هایی که از جنس پشم و پوست حیوانات در صحراها ساخته شده اند، انسان‌هایی با احتیاط و دور اندیش اند و گاه در آنها شجاعت و بی باکی نیز مشاهده

دائلوب تأکید دارد که این نام برگرفته از فصول طبّی بقراط و نیز آثاری است که حنین بن اسحاق به عربی برگردانده و دلالت بر آن دارد که در نوشته‌های فارابی بویژه الفصول همراهی سیاست و طبّ چه قدر اهمیت دارد.

می‌شود. در برابر، ساکنان خانه‌هایی که در ارتفاعات قرار دارند، انسان‌هایی ترسو و بزدل اند. شه‌ریار می‌بایست مراقب خانه‌ها باشد اما بالعرض و برای اخلاق ساکنان.

فصل ۲۴: منزل از چهار جفت تشکیل می‌شود: زن و شوهر، سرور و بنده، پدر و فرزند، مادر و دختر. آن که اینها را به هم می‌پیوندد تا در جهت تحقق هدفی واحد با هم همدل و یکدل باشند، رب منزل (خدای منزل) است.
فصل ۲۵: شهر و منزل همانند بدن انسان اند. همان گونه که بدن از اجزائی تشکیل شده که برخی برتر از برخی دیگرند و هر یک کار خاصی انجام می‌دهند، اما در عین حال همگی در تحقق هدفی که بر بدن مترتب است، همیاری دارند، شهر و منزل نیز این گونه اند.

فصل ۲۶: همان گونه که پزشک هر یک از اعضای بدن را که در مقایسه با کل دچار اختلال و بیماری شده، معالجه می‌کند، به گونه ای که هم خود عضو، هم اعضای مجاور و مرتبط و هم کل بدن سلامتی خود را باز می‌یابد، شه‌ریار نیز به تدبیر یکایک انسان‌هایی که در شهر می‌زی‌اند می‌پردازد.

فصل ۲۷: همان گونه که دور نیست فردی بتواند غذایی معتدل و مناسب بدن خود را فقط تشخیص دهد، بعید نیست که فردی بتواند اخلاق و افعال معتدل برای شخص خود را تشخیص دهد. البته باید به این نکته توجه داشت اگر این فرد صلاح و نفع سایر افراد را در نظر بگیرد، چه بسا باعث ضرر و زیان به دیگران شود.
فصل ۲۸: شهرها دو گونه اند:

شهر ضروری: شهری است که ساکنان آن به حدی از بلوغ رسیده اند که می‌توانند نیازهای ضروری حیات دنیایی را با کمک هم مرتفع سازند.

شهر برتر: شهری است که ساکنان آن به حدی از بلوغ رسیده اند که برترین‌هایی را که در حیات دنیایی آنها نقش دارد تشخیص می‌دهند و در دستیابی به آنها همیاری دارند. البته در مصادیق برتر اختلاف است...

فصل ۲۹: کارهای میانه می‌بایست در کنار دیگر شرایط شه‌روندان را به سعادت برساند؛ و شه‌ریار باید همواره رسیدن به نیکبختی را نصب العین خود قرار دهد و بیاندیشد که چگونه می‌توان یکایک شه‌روندان را به خوشبختی رساند.
فصل ۳۰: هدف شه‌ریار از به کار بستن آیین کشورداری آن است که خود و هم وطنان را به نیکبختی واقعی برساند. بنابر این می‌بایست خود از نیکبخت‌ترین باشد تا بتواند دیگران را به نیکبختی برساند.

فصل ۳۱: گروهی گمان کرده اند که هدف از شه‌ریاری و آیین کشورداری دستیابی به عظمت، جلال، کرامت، قدرت، و فرمان دهی و اطاعت شه‌روندان است. گروهی نیز بر آن اند که شه‌ریار به انگیزهٔ دستیابی به عظمت و کرامت است که شه‌روندان را به آنچه خیر است می‌رساند و...

فصل ۳۲: شه‌ریار آن است که به کار بستن آیین کشورداری را بداند و توان آن را داشته باشد که هر گاه به ریاست کشور نایل آمد، آن را به کار بندد. حال چه به این توان شهره باشد، چه نباشد، چه ابزار لازمه را داشته باشد، چه نداشته باشد. چه گروهی باشند که از او پیروی کنند، چه نباشند، همان گونه که پزشک این گونه است. چه مردم او را به پزشکی بشناسند، چه نشناسند، چه ابزار پزشکی را در اختیار داشته باشد، چه نداشته باشد و...

فصل ۳۳: فضیلت جزء ناطق نظری، عقل نظری، علم و حکمت است؛ و فضیلت جزء ناطق فکری، عقل عملی، تعقل، ذهن، خوش فکری و درست گمانی است.

فصل ۳۴: عقل نظری قوه ای است که می‌توانیم با آن بدون نیاز به استدلال علم یقینی به مقدمات کلی ضروری را به دست آوریم، مانند علم به اینکه کل بزرگتر از جزء است.

فصل ۳۵: علم مشترک لفظی است. علمی که فضیلت است و جزء قوهٔ نظری، علمی است در جان آدمی که یقین به وجود موجوداتی که ساختهٔ انسان نیستند و قوام آنها به انسان نیست را به بار می‌آورد. این علم دو گونه است:
- اینکه به وجود شیء و سبب آن آگاهی یابی.
- اینکه تنها به وجود شیء آگاهی یابی.

فصل ۳۶: علم حقیقی آن است که در تمامی زبان‌ها و شرایط درست و یقینی باشد. چیزی که امکان داشته باشد که تکذیب شود، نه علم است و نه یقین.

فصل ۳۷: حکمت، علم به اسباب دوری است که وجود تمامی موجودات و وجود سبب‌های نزدیک پدیده‌ها، همه بسته به آنهاست. ما با حکمت در می‌یابیم که اسباب بعید وجود دارند، چه هستند، چگونه اند، و علی‌رغم اینکه بسیارند، به موجود واحدی که سبب تمامی پدیده‌هاست منتهی می‌شوند...

رساله با مقدمه
دو سطر فارابی
آغاز می‌شود.
او تصریح دارد که
این رساله مشتمل بر
قواعد بسیاری است
بر گرفته شده از
سخنان پیشینیان
در باب آبادانی شهرها،
اصلاح سیرت
شه‌روندان و شیوهٔ
دستیابی به نیکبختی

فصل ۳۸: عقل عملی قوه ای است که آدمی با آن می‌تواند در اثر کثرت تجارب و مشاهده طولانی محسوسات، به مقدماتی دست یابد که به او بفهماند چه کارهایی شایسته انجام است و چه کارهایی را می‌بایست انجام نداد.

فصل ۳۹: تعقل، قدرت، خوش فکری و استنباط کارهای برتری است که آدمی با انجام آنها به خیر عظیم واقعی و هدف شریف برتر که همان نیکبختی است یا به آنچه تأثیر شگرفی در دستیابی به نیکبختی دارد، می‌رسد.

فصل ۴۰: هر یک از بدن و نفس لذت‌ها و دردهایی دارند. لذت هر یک امور است که موافق و سازگار با آنها باشد و اذیت و دردها اموری است که مخالف و ناسازگارند.

فصل ۴۱: همان گونه که مریض به دلیل خللی که در حس و خیالش رخ داده شیرین را ترش و ترش را شیرین، و سازگار را ناسازگار حس می‌کند، انسان‌های شر و پست مرتبه که در واقع جانشان مریض است، بدی‌ها را خیر و خیرها را بد می‌انگارند.

فصل ۴۲: تعقل گونه‌های بی شماری دارد:

- تعقل منزلی = خوش فکری در تدبیر منزل

- تعقل مدنی = خوش فکری در تدبیر شهر

- خوش فکری در دریافت آنچه به صلاح شهروندان و در دستیابی به زیست نیکو نزدیکتر است.

فصل ۴۳: گمان درست آن است که آدمی هر چیزی را که مشاهده می‌کند، گمانش بر واقعیت منطبق باشد و ممکن نباشد که مشاهده او بر خلاف گمانش باشد.

فصل ۴۴: ذهن یعنی قدرت رسیدن به حکم درست در جایی که آرا و اندیشه‌ها متخالفند. به دیگر سخن: یعنی توان استنباط رأی درست از میان آرای متفاوت. بنابر این ذهن گونه ای از تعقل است.

فصل ۴۵: خوش فکر به آدمی می‌گویند که سخن‌ها، اندیشه‌ها و مشاوره‌هایش بسیار آزرده باشد و درستی و استحکامش به اثبات رسیده.

فصل ۴۶: اصولی که در استنباط و اندیشیدن به کار می‌رود، دو اصل است:

۱. قضایای مشهوری که برگرفته شده از تمام یا بیشتر مردم است.

۲. قضایایی که در اثر تجربه و مشاهده به دست آمده‌اند.

فصل ۴۷: ناآزرده کسی است که تخیل درستی از شایسته‌ها و ناشایسته‌ها دارد، اما تجربه چندان ندارد.

فصل ۴۸: جنون آن است که خیال پیوسته در باره کارهای شایسته و ناشایسته و برخلاف قضایای مشهور و عادت مردمان باشد.

فصل ۴۹: حماقت آن است که فردی تخیلی درست در باب مشهورات داشته باشد و تجاربی، اهداف را نیز درست تصور کند، اما اندیشه اش پیوسته در مسیری باشد که به اهداف منجر نشود یا به خلاف آن اهداف منتهی شود.

فصل ۵۰: ذکا آن است که آدمی بسرعت بدون هیچ درنگ یا در زمان خیلی اندک، درست حدس بزند.

فصل ۵۱: تعقل و کیاست نیازمند استعداد طبیعی و فطری است. چه بسا انسانی آمادگی تعقل تام را داشته باشد، اما در اثر خو کردن به ردایل، توان تعقل او بدل به نیرنگ و خبانت و مکر شود.

فصل ۵۲: گروهی از مردمان را حکیم نامند؛ و حکمت برترین دانش به برترین موجودات است. اما چون آدمی با تعقل امور انسانی را درک می‌کند، شایسته نیست که تعقل حکمت نامیده شود. مگر آن که انسان برترین موجود هستی باشد. اما اگر چنین نشد، تعقل تنها به استعاره و تشبیه حکمت است.

فصل ۵۳: چون تنها با حکمت می‌توان اسباب نهایی هر موجود متأخر را دانست و از سوی دیگر غایت نهایی که انسان برای آن آفریده شده نیکبختی است. پس حکمت تنها دانشی است که آدمی را به نیکبختی واقعی رهنمون می‌سازد...

فصل ۵۴: خطابه، یعنی توان بازگویی سخنانی که می‌توان مخاطبان را بدانها بخوبی اقناع کرد تا کاری را انجام دهند و یا از کاری دوری کنند. فضلا از این توان در خیر استفاده می‌کنند و نیرنگ بازان در شر.

فصل ۵۵: نیکویی خیال با نیکویی اقناع متفاوت است. چه در اقناع هدف آن است که شنونده پس از تصدیق به چیزی آن را انجام دهد. در حالی که در خیال در پی آنیم که جان مخاطب را به سوی انجام مخیل یا فرار از آن برانگیزانیم.

فصل ۵۶: شعر برای آن است که از قوه خیال بهره نیکو برد و شش گونه است: سه نیکو و سه ناپسند.

اشعار نیکو:

- اشعاری که هدف از آنها اصلاح قوه ناطقه و کمک به اندیشیدن در باب سعادت، و تصور امور الهی و خیرات و



فارابی

تحسین آنها و تقبیح شرور است.

- اشعاری که در اصلاح و تعدیل عوارض منسوب به قوه ناطقه تأثیرگذار است.

- اشعاری که هدف از آنها اصلاح و تعدیل عوارض منسوب به طبیعت نفس است.

و اشعار ناپسند بر خلاف گونه‌های یاد شده است. اشعاری است که باعث فساد و بیرون رفتن از حد اعتدال می‌شود.

فصل ۵۷: ارکان شهر برین پنج است:

- برترین‌ها: حکما و خردمندان

- صاحبان سخن: سخنوران، شاعران، خوانندگان، نویسندگان

- اندازه گیران: حسابگران، مهندسان، پزشکان و منجمان

- مبارزان: جنگجویان، سپاهیان

- مالیون: کاسبان و تولیدگران چون زراعتگران، فروشندگان

فصل ۵۸: روؤسای شهر برین چهار صنف اند:

- شهریار که رئیس اول است، جامع شرایط شش گانه: حکمت، تعقل تام، توان اقناع، توان تخییل، مبارز

- اگر این ویژگی‌ها در یک فرد گرد نیاید، بلکه در گروهی یافت شد، همانان شهریارند و فرماندهان برتر نامیده می‌شوند.

- اگر شرایط شهریاری در یک گروه یافت نشد، فرمانروا کسی است که:

• آیین پیشینیان برای اداره کشور را بداند.

• توان چگونگی و موارد به کار بردن آیین کشورداری را دارا باشد.

• در موارد خاصی که قانونی نیست، توان استنباط قوانینی سازگار با آیین یاد شده را دارا باشد.

• توان تدبیر حوادث پیش بینی نشده را دارا باشد.

• توان اقناع و تخییل و مبارزه را داشته باشد.

چنین فرمانروایی، شهریار آیینی نامیده می‌شود.

- اگر شرایط یاد شده در گونه سوم در فردی گرد نیامد، بلکه در گروهی یافت شد، همانان فرمانروایان کشورند...

فصل ۵۹: هر یک از اجزای شهر یا رئیسی است که هم گروه خود رئیسی ندارد یا مرئوسی است که بر کسی از گروه خود ریاست ندارد؛ و یا رئیس گروهی پایین تر از خود و مرئوس رئیسی برتر از خویش است.

فصل ۶۰: در شهر برین، شهروندان در گروه‌ها و مراتب طبقه بندی می‌شوند و هر جماعتی بر دیگران تقدم یا تأخر دارد. مثلاً کسی که اسب شناس است؛ استاد اسب سواری است و چگونگی استفاده از ابزار ویژه سوارکاری و پرورش اسب را می‌داند، رئیس کارگران این پیشه است و بر آنها تقدم دارد.

فصل ۶۱: اجزای طبقات شهروندان گاه در ارتباط نزدیک با هم قرار دارند و بقای آنها به آن است که رفتاری بر اساس محبت و عدالت داشته باشند.

فصل ۶۲: عدل در رتبه نخست در تقسیم کردن خیراتی است که تمامی شهروندان در آن مشترکند، مانند: سلامتی، ثروت و کرامت؛ و در مرتبه بعد حفظ و نگهداری خیرات یاد شده است.

فصل ۶۳: برخی از مدیران بر آن اند که هر جوری که در شهر رخ می‌دهد، ستم به تمامی شهروندان است؛ و برخی نیز جور را دو گونه می‌دانند: جور خاص یکا یک افراد که در عین حال جور به تمامی شهروندان است و جور خاص یک گروه. در مورد بخشش جانیمان و متعدیان نیز چند رویکرد وجود دارد.

فصل ۶۴: عدل در معنایی اعم نیز به کار می‌رود و آن اینکه آدمی روابط اجتماعی خود را در به کار گیری فضایل تنظیم کند.

فصل ۶۵: شایسته است که به هر یک از شهروندان تنها یک کار واگذار شود.

فصل ۶۶: عده شهر دارایی و اموالی است که برای گروهی مهیا می‌شود که در شأن آنها نیست که به دنبال کسب درآمد باشند، مانند عالمان دینی، نسخه برداران و پزشکان.

فصل ۶۷: جنگ یا برای دفع دشمنی است که وارد شهر شده یا برای به دست آوردن خیری است که نیاز شهروندان است و در دست کسانی است که بیرون از شهرند یا برای خواندن دیگران به آنچه شایسته آنهاست در حالی خود آن را ناپسند می‌شمارند و از آنان که بدان امور آگاهی دارند پیروی نمی‌کنند یا... جنگ‌های جائزانه نیز چند گونه است.

فصل ۶۸: موجودات در رتبه نخست سه گونه اند:

هدف شهریار

از به کار بستن

آیین کشورداری

آن است که خود و

هم وطنان را

به نیکبختی واقعی

برساند. بنابر این

می‌بایست خود از

نیکبخت‌ترین باشد تا

بتواند دیگران را

به نیکبختی

برساند.

- آنچه ممکن نیست موجود نباشد
- آنچه ممکن نیست به هیچ وجه که موجود شود
- آنچه ممکن است موجود شود یا نشود
بدیهی است که موجودات یکی از دو گونه اول یا سوم اند.
فصل ۶۹: گونه اول - یعنی واجب تعالی - ذاتاً عدمش محال است، همان طور که گونه سوم - یعنی ممکن الوجود - ذاتاً وجود و عدم برایش یکسان است.
اجناس موجودات سه است: بری از ماده، اجسام آسمانی و اجسام هیولانی. نیز عوالم سه اند: روحانی، آسمانی و هیولانی.

فصل ۷۰: از چہتی دیگر گونه‌های نخستین چهار اند:

- آنچه مطلقاً محال است نباشد

- آنچه مطلقاً محال است باشد

- آنچه محال است در حینی نباشد

- آنچه ممکن است باشد یا نباشد

فصل ۷۱: از آنها سه گونه موجود است:

- برترین موجود: آنچه مطلقاً محال است نباشد

- موجود میانی: آنچه محال است در حینی نباشد و در حینی باشد

- پست ترین موجود: آنچه ممکن است باشد یا نباشد

فصل ۷۲: کاستی در وجود آن است که چیزی متصف به گونه ای از نیستی شود یا در وجودش نیازمند باشد.

فصل ۷۳: هر آنچه ضدی داشته باشد، ناقص است. زیرا ضد داشتن به معنای گونه ای نیستی و ناداری است. اساساً معنی ضد همین است. هر ضدی دیگری را نفی می‌کند و با ضد خود جمع نمی‌شود. پس هر ضدی در وجود نیازمند زوال ضد خویش است.

فصل ۷۴: شرّ مطلقاً موجود نیست و در هیچ یک از جهان‌های سه گانه یاد شده یافت نمی‌شود. بلکه هستی مطلقاً خیر است.

فصل ۷۵: برخی پنداشته اند تمامی عوارض نفس یا آنچه برخواستہ از بخش نزوعی آن است شر است. گروهی نیز گمان کرده اند قوای شهوانی و غضبی شرند. عده ای هم قوایی را که منشأ انفعالات نفسانی اند شر به شمار آورده اند. تمامی اینان به بیراه رفته اند.

فصل ۷۶: گروهی بر این باورند که سعادت و نیکبختی نه ثمره کارهایی است که می‌توان با آنها به سعادت دست یازید و نه در عوض ترک کارهایی است که نمی‌توان با آنها به سعادت دست یافت. همانند علم که نه نتیجه تعلم پیشین است و نه در عوض راحتی‌هایی که در اثر علم آموزی از دست می‌دهیم. نهایت شأن سعادت آن است که با افعال شایسته و نیکو بدان دست یافت. شقا و بدبختی نیز عقوبت ترک کارهای نیک و شایسته و یا جزای انجام کارهای ناقص نیست.

فصل ۷۷: شخص فاضل و برتر در اثر مرگ کارهایی نیکی را از دست می‌دهد که نیکبختی اش را بیشتر می‌کرد. بنابراین ناراحتی اش از مرگ نه همچون کسی است که در اثر مرگ شری بزرگ گریبان گیرش می‌شود یا کسی که در اثر مرگ خیر عظیمی را از دست می‌دهد. او معتقد است که با مردن هیچ شری متوجه او نمی‌شود و تمامی خوبی‌ها و خیراتی که به دست آورده در اثر مرگ از او جدا نمی‌شود.

فصل ۷۸: شایسته نیست که شخص فاضل در مردن شتاب کند، بلکه باید تا آنجا که می‌تواند آن را به تأخیر بیندازد تا کارهای نیکی که سعادتش را فزونی می‌دهد بیشتر انجام دهد و شهروندان از نیکی‌هایش محروم نشوند.

فصل ۷۹: فرد مبارز نباید به ذهنش خطور کند که در مبارزه نمی‌میرد. این حماقت است. نیز برایش مهم نباشد که بمیرد یا زنده بماند. این تهور است. بلکه باید بداند که شاید زنده نماند و شاید رها شود. اما از مرگ نمی‌هراسد و آن گاه که با آن مواجه شود جزع و بیتابی نمی‌کند.

فصل ۸۰: وقتی مبارزی درگذشت یا کشته شد، نباید بر او نوحه سرایی و گریه زاری کرد. باید بر شهروندان گریست و به حالش به میزان نیکبختی اش غبطه خورد و او را برای آنکه جان خود را به هم شهروندان اهدا کرده ستود.

فصل ۸۱: برخی بر آن اند که آدمی که حکیم نیست، در اثر جدایی نفس از بدن [= مرگ] حکیم می‌شود. البته اگر قبل از مرگ حکیم بود، حکمتش افزون می‌شود. چراکه مرگ کمال است و همراهی نفس و بدن شرّ. عده ای دیگر معتقدند انسان شریر در اثر مقارنت نفس و بدن شریر شده است و با مرگ انسان خوبی می‌گردد. در این صورت اینان

پزشک معالج

جان شهروندان،

انسانی مدنی است که

شهریار نامیده می‌شود.

شهریار که

رئیس اول است،

جامع شرایط شش گانه:

حکمت، تعقل تام،

توان اقتناع،

توان تخیل،

مبارز می‌باشد.

باید خود و دیگران را بکشند...

فصل ۸۲: هر موجودی که مرکب باشد، ناقص است. چون در قوام به اجزایش وابسته است.

فصل ۸۳: فاعلی که کاری را انجام می‌دهد، آن کار لازمه اوست. به دیگر سخن: انجام کاری به معنای لزوم آن کار برای فاعل است. البته فاعل گاه در انجام فعلی حرکت می‌کند و گاه نمی‌کند.

فصل ۸۴: وقتی به آدمی عاقل گفته می‌شود که دارای دو شرط باشد:

- توان تمییز آنچه شایسته انجام یا ترک است را داشته باشد.

- در راه تحقق آنچه تشخیص داده بهترین مقدمات و ابزار را به کار گیرد.

البته عقل کاربردهای دیگری هم دارد:

- به معنای تنبه در برابر غفلت

- فهم

- ارتسام معقولات در ذهن عاقل و علم به معقولات

ارسطو معتقد است تعقل یعنی توان خوب اندیشیدن در استنباط آنچه شایسته انجام است.

فصل ۸۶: در باره ذات باری:

- برخی بر آن اند که تنها ذات خود را تعقل می‌کند.

- شماری گمان می‌کنند تمامی معقولات کلی به یکباره نزد او حاضر است.

- عده ای معتقدند افزون بر معقولات کلی، تمامی جزئیات محسوس را می‌داند، و عالم به گذشته، حال و آینده است.

فصل ۸۷: در باره عنایت و توجه حق تعالی به آفریده‌هایش چند دیدگاه وجود دارد:

- گروهی گمان کرده اند توجه او به خلقتش چون عنایت پادشاه به رعایایش می‌باشد، بدون آنکه خود مستقیم وارد عمل شود کسی را می‌گمارد تا بر اساس عدل و شایستگی افراد در پی مصالح آنها باشد. عده دیگر درست بر خلاف اینان معتقدند اگر خدا کسی را برای پیگیری مصالح خلقت بگمارد، به معنای شرک است. پس او خود مستقیماً عهده دار امور بندگانش می‌باشد.

فصل ۸۸: واژه سیاست، جنس گونه‌های سیاست نیست، بلکه مشترک لفظی میان آنهاست.

فصل ۸۹: سیاست برین آن است که سیاستمدار به وسیله آن سیاست به گونه ای از فضیلت دست یازد که بدون آن امکان پذیر نبود.

فصل ۹۰: دشوار و دور است که رئیس جاهلی تنها از یک گونه از سیاست‌های جاهلی بهره برد. او معمولاً بر اساس انگیزه‌ها و گمان‌هایش کار می‌کند و نه بر اساس دانش و صنعتی.

فصل ۹۱: پیشینیان سیاست‌های جاهلی را نیز تدوین کرده اند. چرا که علم سیاست نیز همانند سایر دانش‌ها بر اساس قواعد کلی پایدار می‌ماند.

فصل ۹۲: هر یک از سیاست‌های جاهلی مشتمل بر گونه‌های بسیار متفاوت است. زیرا سیاست‌ها بر اساس زمان‌ها و اشخاص متفاوت می‌شود.

فصل ۹۳: قوای تجربی بر اساس مواضع کاربردشان و نیز کابرن به گونه‌های متفاوت تقسیم می‌شوند.

فصل ۹۴: در منافع و کاربردهای حکمت نظری در فلسفه و ضرورت آن برای حکمت عملی.

فصل ۹۵: فضیلت فکری آن است که آدمی بتواند به کمک آن آنچه برای همه یا گروه یا شهری خاص سودمندتر است به نیکویی استنباط کند.

فصل ۹۶: همان گونه که نمی‌توان در بدن تمامی مزاج‌ها، خلق‌ها یا عادات را گرد آورد، در نفس نیز نمی‌توان تمامی فضایل یا اکثر آنها را جمع کرد.

فصل ۹۷: ممکن نیست آدمی که نهادش بر اساس کمال طلبی سرشته شده، هیچ تفاوتی در رفتارش مشاهده نشود و تمامی کارهایش و اخلاقیات مبتنی بر عدل باشد.

فصل ۹۸: اگر دو فرد را در نظر بگیریم که یکی تمامی مباحث موجود در کتاب‌های ارسطو - اعم از منطق، طبیعیات، الهیات... - را بداند، اما تمامی یا بخشی از رفتارش مخالف با آنچه در نظر عموم زیباست باشد و دیگری به مباحث فلسفی آگاهی نداشته باشد ولی رفتارش مطابق عرف باشد، دومی به فیلسوف بودن نزدیکتر است تا اولی.

فصل ۹۹: جامعه ای که بر اساس فضیلت استوار باشد، دچار هیچ تباین و تفسادی نمی‌شود.

فصل ۱۰۰: نتیجه غافل و متغافل یکی است. زیرا هم غفلت و هم تغافل و تظاهر به غفلت به فساد و تباهی می‌انجامد.

در شهر برین،
شهروندان در
گروه‌ها و مراتب
طبقه بندی می‌شوند و
هر جماعتی بر
دیگران تقدم یا تأخر
دارد.

عده شهر دارایی و
اموالی است که
برای گروهی
مهیا می‌شود که در
شان آنها نیست که
به دنبال کسب
درآمد باشند،
مانند عالمان دینی،
نسخه برداران و
پزشکان.